

ریشه یابی و واژه گیری واژه‌ی

« فرهنگ »

« فرهنگ » « فرهنگ »

فراهم آورنده: سید ضیاءالدین هاجری

«کشیدن» بسیار به کار رفته است و از این گهواژه چندین واژه در فارسی بر جای مانده است.

یکی از آنهاست «هنگ = آهنگ»؛ هنجیدن با

پیشوند «آ» که شده است آهنجیدن. ریخت دیگر آن هختن (=هیختن) که با پیشوند «آ» آهیختن، آهختن

می شود. با پیشوند «فر» می شود «فرهیختن»؛ با

پیشوند «فرو» فروهختن و... از همین بنیاد، آختن با پیشوند «آ» بسیار روایی دارد.

آری، این واژگان با پیشوند های گوناگون در فارسی به

چم «کشیدن، پیش کشیدن، پایین کشیدن و پرورش

(تربیت) یافتن» است. در اوستا هم به همین چمها به کار

رفته است، مانند: کشیدن گردونه با اسب؛ کشیدن شمشیر

از نیام؛ کشیدن تیر از چله (زه) کمان و....

«هنگ» با پیشوند «فر» به چم دانش و ادب است. در

نوشته های پهلوی نیز به همین اندر یافت بسیار دیده

می شود، چنان که در کار نامک ارتخشیر پاپکان و پند

نامک و مینو خرد و... آری، «فرهنگ» و «فرهختن» درست

با Educere و Educere لاتینی که به چم «کشش و کشیدن و

آموزش و پرورش و تعلیم دادن و تربیت کردن است» و

درز بانهای اروپایی برای نمونه در فرانسه Eduquer

Education شده است.

استادی دیگر که از ایشان جستارهایی فراوان دیده و

خوانده ام. واژه ی «فرهنگ» را در دو جای یکی در نوشتاری

زیر نام «فرهنگ ریشه یابی و کاربرد زمانی آن» که در سال

برخ از دانشمندان و دانشوران و فرهیختگان زبان و ادب پارسی و پژوهشگران و زبان شناسان، واژه ی «فرهنگ» را از دو بهر دانسته اند. بهر نخست «far» و بهر دوم آن «هنگ» (hang).

اینان «فر» را پیشاوند دانسته اند که به چم «پیش، به

پیش و...» است. این پیشاوند در سانسکریت پرا pra و در

لاتین pro است. «فر» یا «فرا» را پیشوند گرفته اند و

نمونه هایی از آن را در واژگانی چون: فرمودن: فرا+ما؛ فرزند:

فر+ زئینتی؛ فرزانه (فرزانه): فر+ زن؛ فرستادن: فرا+ ستا

sta، فرجام، فرموش، فرواک و... یادآور شده اند.

بهر دوم این واژه را «هنگ» می دانند. این واژه جداگانه

در فارسی به چم آهنگ، کامه گرفته شده است. واژه ی

آهنگ را نیز از پیشوند «آ» با «هنگ» به شمار می آورند.

می گویند هنگ (آهنگ) از فرس هخامنشی به ما رسیده

است. یاد آور شده اند اگر این واژه از آن زمان به ما رسیده

باشد، باید به گونه ی thanga (تهنگ) باشد.

فرموده اند از این که «ته» از فرس هخامنشی و

اوستایی در فارسی به «ه» دگرش می یابد نمونه هایی

فراوان دارد مانند میتهر = (mithar) مهر؛ چیتهر = tchithra

چهر و اگر در میان چهارسد و اندی واژه ی فرس

هخامنشی که از گویشهای ایران نیمروزین (جنوبی) است

بن و ریشه ی واژه ی «هنگ» دیده نمی شود، لیک «اوستا»

که به گویش ایران باختری نوشته شده آن را نمودار ساخته

و بنیاد «هنگ» را به دست می دهد.

در این نامه [اوستا] گهواژه ی «تهنگ» (thang) به چم

۱۳۸۲ چاپ شده و دیگری در یک بخش به نام «فرهنگ» در نوشتاری زیر نام «ریشه شناسی و اشتقاق در زبان فارسی» چاپ سال ۱۳۸۳ بخوبی بررسی و گزارش کرده اند. اکنون دیدگاه ایشان را بازگو می نمایم.

ایشان گفته های آن استادان را این گونه فشرده کرده اند: «واژه ی فرهنگ را مرکب از دو جزء دانسته اند و اجزای سازنده ی آن را عبارت از «فر» به معنی پیش و جزء دوم را از «هنگ» به معنی کشیدن پیشنهاد کرده اند.» با این بررسی، روی هم از این واژه ی آمیخته چم «پیش کشیدن و به دست آوردن» دانسته می شود.

آن گاه، یاد آور شده اند که در یادمانهای بازمانده ی زبان پارسی پیش از اسلام (دوره ی میانه) و پس از اسلام به دریابه هایی چون: ادب، هنر، آبرو، شایستگی، برتری، سرشاری و به کار رفته است. سپس دو بهر واژه ی «فرهنگ» را به گونه ی زیر گزارش کرده اند.

فر:

این واژه، بتنهایی در زبان و ادب فارسی کاربرد دارد و پیشاوند نیست. بیشتر با واژگانی که برابر با «زینت، حشمت، دولت است.» به کار می رود. می توان آن را در: فرایزدی، فرالهی، فرشاهی، فرکیانی، فرهای دید که بیشتر چم پشتیبانی، بخشش، فروغ، پرتو، والایی، بزرگی، شکوه، بلندی، نیروی یزدانی از آن دریافت می گردد. ایشان فرموده اند که خود «فر» برابر با «فرهنگ» است و نمونه هایی فراوان آورده اند که بنده تنها نمونه هایی از شاهنامه را برگزیده ام و در زیر یاد آور می شوم.

سرنامه کرد از جهاندار یاد

خداوند پیروزی و «فر» و داد

چو این گفته شد «فر» یزدان از اوی

گسست و جهان شد پر از گفت و گوی

ز دستور پاکیزه راهبر

درخشان شود شاه راگه و «فر»

هنگ:

بهر دوم واژه ی فرهنگ، «هنگ» است. این بهر دیگر، نمی تواند به چم «کشیدن» آن گونه که پنداشته اند پاسخوری آن همه دریابه هایی باشد که از «فرهنگ» برداشت کرده اند.

پس، باید بهر دوم آن تنگ Θ ang ایرانی باستان باشد که به چم: آبرو، منش، دانش، آگاهی، شناخت و دانایی است. خود این واژه درست برابر با «هنگ» است. اکنون بنگریم که هنگ چگونه ساخته شده است.

تنگ Θ ang نخست به «سنگ» و سپس به «هنگ» دگرش یافته است. کنون باید دید هنگ چگونه به چم: آبرو، منش، شکوه، فرزاندگی، هوش، دانش، دانایی، اندوه خواری، آسیب، کوبه به کار رفته است.

برادر شد آن مرد هنگ و خرد

سر انجام من هم بر این بگذرد

خردمند پیروز با «هنگ» و سنگ

به نیک و بد خود شناسد درنگ

بدو گفت شیده که این نیست «هنگ»

که ما زنده و تو در آبی به جنگ

به هوش و به اندیشه و «هنگ» و رای

در آرد زمین و زمان زیر پای

یکی پیلتن دیدم و شیر چنگ

نه هوش و نه دانش نه رای و نه «هنگ»

و گرنه بیارای جنگ مرا

به گردن بیمای هنگ مرا

سنگ:

سنگ ریختی دیگر از «هنگ» است. این واژه از ریشه ی «تنگ Θ ang» به چم: منش، آبرو، شکوه، شایستگی آمده است. « Θ » باستانی در فارسی نو به گونه ی «س» و سپس به ریخت «ه» در می آید. در برخ واژه ها گاهی هر دو ریخت آن در یادمانهای زبان پارسی دیده می شود، مانند: آماس، آماه؛ برناس، برناه؛ خروس، خروه....

در این زمینه نیز «سنگ و هنگ» دو ریخت از یک واژه اند که هر دو همزمان در یادمانهای زبان پارسی کاربرد دارد. اکنون، در زیر کاربردهایی از واژه ی «سنگ» که برابر با «هنگ» است، آورده می شود.

چنان بر گرفتم ز زین خدنگ

که گفتم ندارم به یک پشه سنگ

نگه کرد هوشنگ با هوش و «سنگ»

گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ

خردمند پیروز با هنگ و «سنگ»

به نیک و بد خود شناسد درنگ





خردمندی و رای و فرهنگ تو

شکیبایی و دانش و «سنگ» تو

فر و هنگ :

دیدیم که «فر» و «هنگ» هر دو واژگانی هستند که خود دارای چمی جداگانه اند و بتنهایی کار برد دارند. دریابه و چم هر یک از آنها بسیار نزدیک با «فرهنگ» و گاهی درست برابر آن و یکسان با آن است. این خود نشانه یی است از این که «فرهنگ» از همین دو بهر درست شده که بتنهایی چم هر دو بهر را در بر دارد. اکنون، به نمونه های زیر بنگرید که هر دو واژه ی «فر» و «هنگ» با هم برابر یا رساکننده ی یک دیگرند.

زبس مهر آن دخت با «فر» و «هنگ»

نمانده ایچ بر روی سهراب رنگ

کاربرد واژه ی فرهنگ در زبان فارسی میانه

از ساختار و آمیزه ی واژه ی «فرهنگ» در یادمانهای باستانی زبان پارسی نشانی دیده نشده است. نشانه یی که نمودار سازد این واژه در زمان باستان بوده است. چیزی دیده نشده و نشان می دهد که این واژه از آمیخته های «دوره میانه» زبان پارسی ساسانی است. اکنون کاربرد هایی از واژه ی «فرهنگ» با دگرگونیهای اندریافتی که در زبان فارسی میانه هست در زیر آورده می شود.

«تن کامگی از خویشان دور کنید، از کوتاه بینی پرهیزید، سود و زیان خویش را بدانید، تن را به «فرهنگ» و نام نیک بسپارید»

خیم و خرد فرخ مرد بندا

کاربرد واژه ی «فرهنگ» در فارسی نو

فرهنگ از آن گونه واژگانی است که پس از اسلام گویا با همان اندریافتهای پیش از اسلام در زبان پارسی نو کاربرد دارد. در زیر برخ از چمهای «فرهنگ» را می آوریم تا روشن شود چه اندازه این واژه پر توان است.

۱- آگاهی، آروین (تجربه)، دانش، فرزنگی.

دلت زنده باشد به «فرهنگ» و هوش

به بد تا توانی به گیتی مکوش

سپردن به «فرهنگ» فرزندان خرد

که گیتی به نادان نباید سپرد

یکی پور دارم رسیده به جای

به فرهنگ جوید همی رهنمای

۲- دریافت، تیزبینی، چابک اندیشی، تیز هوشی.

سران را که بُد هوش و «فرهنگ» و رای

مر او را چه خواندند ایران خدای

گرانمایه را نام هوشنگ بود

تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود

۳- شایستگی، شکوه، بزرگی، به اندام، دلیری، پهلوانی و

آمدگی برای فرمداری و مردم پروری و آیین.

سیامک، خجسته یکی پور داشت

که نزد نیاجای دستور داشت

گرانمایه را نام هوشنگ بود

تو گفتی همه هوش و «فرهنگ» بود

ز دیدار آن «فر» و «هنگ» او

ز بالا و از شاخ و آهننگ او

ز بالا و دیدار و «فرهنگ» اوی

به انسان که دیدی یکایک بگوی

۴- آبرو، منش، برتری، سرشاری، آرم، ادب، سنگینی،

گرانی، خرد

جز از نیکنامی و «فرهنگ» و داد

ز رفتار گیتی مگیرید یاد

تو دادی مرا «فر» و «فرهنگ» و رای

تو باشی به هر نیک و بد رهنمای

جهان زیر «فرهنگ» و آیین ماست

سپهر روان جوشن کین ماست

۵- استادی، کاردانی، پیشه، هنر، ویژه کاری

چو هنگام «فرهنگ» باشد ترا

به دانایی آهننگ باشد ترا

به موبد نبودش به چیزی نیاز

ز «فرهنگ» و چوگان و از یوز و باز

۶- ادب، پرورش، آموختن، آموزش، دانش آموختن

چه مرد است و اندر خرد تا کجاست

روانش ز «فرهنگ» گشتست راست

ز «فرهنگ» و زدانش آموختن

مجو چاره جز جاننش آموختن

۷- نیرنگ، کلک، چاره اندیشی، سنجیدگی

در نوشته های ادبی و رزمی بیشتر زمانها «فرهنگ» به

چم: شکوه، آبرو، منش و کار برد دارد. لیک گاهی در



یادمانهای شناسایی (عرفان) به چم نیرنگ، چاره جویی، از آن بر داشت می شود.

روی هم رفته شناخت و شناسایی (عرفان) در برابر سرنوشت، چاره اندیشی و نیرنگ را کاری ناروا و بی سود می داند. شناسایان راستین هرگز نمی کوشند برای دگرگون کردن سرنوشت برنامه ریزی و چاره سازی نمایند. کاربرد فرهنگ را در این دریابه ی تازه هم در زیر خواهید دید.

جوان گر چه دانا و پرفسون

بود نزد پیر آزمایش فزون

جوان کینه را شاید و جنگ را

کهن پیر تدبیر و فرهنگ را

پس از چاره و مهر و نیرنگ و جنگ

همه از در مرد فرهنگ و سنگ

همه گفتار او باشد به «فرهنگ»

همه کردار او باشد به نیرنگ (ویس و رامین)

۸- فرهنگ به چم : واژه نامه

واژه های برگرفته از فرهنگ:

- | | | |
|-------------|----------------|---------------|
| - فرهنگی | - فرهنگ دان | - فرهنگ دوست |
| - فرهنگیان | - فرهنگجوی | - فرهنگ ساز |
| - فرهنگستان | - فرهنگ آموز | - فرهنگ کشیدن |
| - با فرهنگ | - فرهنگ بستن | - فرهنگ نامه |
| - بی فرهنگ | - فرهنگ جو (ی) | - فرهنگ ور |
| - فرهنگچین | - فرهنگدار | - فرهنگ یاب |

فرهنگستان:

واژه یی که از «فرهنگ» داریم، همین فرهنگستان است.

این واژه نخستین بار در کارنامه اردشیر بابکان

دیده شده است. زمانی ، اردوان از اردشیر

خشمگین شد و او را به آخور ستوران

فرستاد و دستور داد که هیچ گاه ، نه در

روز و نه در شب از پیش ستوران دور

نشود و به نخجیر و چوگان و

«فرهنگستان» نرود.

از این نوشتار بر می آید که

«فرهنگستان» جای آموختن و «فرهنگ» و

هنر و استادی و برتری است.

شادروان استاد پور داود، در نوشتار



خود آن را از سه بهر دانسته اند. فر+ هنگ + ستان چون پیش از این درباره ی دو بهر نخست آن «فر + هنگ» گفت و گو شد، اکنون به بهر سوم آن می پردازیم.

ستان :

ستان در فرس هخامنشی و اوستا «Stana» و در سانسکریت sthana همانا «جایگاه، نشیمنگاه» است و در فرس هخامنشی جداگانه به کار رفته و یک بار در سنگ نبشته ی خشایارشا در وان van دیده می شود.

در اوستا چندین بار با واژگان دیگر آمیخته شده چون:

اسپوستان aspo-stana ؛ اشتروستان ustro-stana و اکنون

که دریافتیم فرهنگستان از چند بهر درست شده است

ببینیم این آمیزه یا واژه ی «فرهنگستان» درست است یا

نه؟ برخ کسان پنداشته اند که واژه ی «فرهنگ» اسم

معنی- [تاورنام] است و «ستان» به تاورنام نمی چسبد. از

همین روی ، این واژه را نادرست می دانند. این لغزش و بد

گمانی از آن جا سر چشمه گرفته که چون بیشتر زمانها

پسوند «ستان» را به نام شهرها و کشورها پیوسته دیده

اند، مانند: هندوستان، سیستان (سکستان) یا به گوهر نام

(اسم ذات)، چون: فغانستان، بغستان؛ از همین چند نمونه

خواسته اند یک آیین و غانون همگانی بسازند. لیک در ادب

و زبان ما نمونه هایی به چشم می خورد که نشان

می دهد «ستان» بی هیچ برتری به هر نامی می چسبد. چه

گوهر نام باشد چه تاور نام. مولوی آن را به نام ویژه (ویژه

نام) هم چسبانده است.

یوسفی جستم لطیف و سیم تن

یوسفستانی بدیدم در تو من

اگر به زبان پهلوی پردازیم، زبانی که فارسی ما از آن

در آمده ، به اندازه یی نمونه فراوان است که جای

هیچ گونه خرده گیری بر این واژه [فرهنگستان]

به کسی نمی دهد و نمونه ی آن را در کارنامک

اردشیر بابکان آوردیم و دیدید و دریافتید که

«فرهنگستان» به چم «دانشگاه» یا دبستان و

آموزگاه است. واژه های دبستان و

دبیرستان هم از «دیپ» است با پسوند

«ستان».

از این گونه واژگان می توان «نیرنگستان،

اثرپتستان (=هیرپتستان) را نام برد که نام دو



نوشته ی پهلوی است. «داتستان دینیک» نام دفتری است که یکی از ماتیکانهای سرشناس پهلوی است که با واژه ی «دات» (غانون) و «ستان» ساخته شده است. نوشته یی است در باره ی دستور ها و فرمانهای دینی. ماتیکان هزار داتستان نام نوشتاری است بسیار گرانبها در هوده شناسی شهری روزگار ساسانی. این نام همانا «کتاب هزار قانون» است. می توان از این گونه واژگان که «ستان» به آنها چسبیده است نام برد.

باز هم اگر خرده بگیرند که این واژگان پهلوی است. باید گفت به واژگانی که «ستان» به تاورنامها پیوسته است بنگرید تا هر گونه گمان از شما دور شود، مانند: کارستان، شکارستان، شبستان، دادستان. من شکستم حرمت ایمان او

پس یمینم برد دادستان او
مولانا واژگانی چون: حیاتستان، عیبستان، غیبستان
نیز به کار برده است. باید از واژگانی چون: تابستان، زمستان هم نام برد و دریافت که بسادگی پسوند «ستان» به بیشتر نامها (گوهر، تاور، ویژه، همگانی) می چسبد و هیچ دشواری به چشم نمی خورد. فرآمد گفتار آن که واژه ی «فرهنگستان» درست است و خرده یی بر ساختار آن نیست.

فرهنگیدن:

واژه ی فرهنگ به چم: ادب کردن، پروردن، آموزش دادن، آموختن به گونه ی «فرهنگیدن» دگرش یافته که این واژه دریادمانهای زبان و ادب پارسی نیز به اندر یافت ادب کردن، آگاهانیدن، آموختن کاربرد دارد.

چنانکه «بفرهنگم» ای بد نهاد

که ناری دگر باره ایران به یاد

فرآمد گفتار

پی بردیم که واژه ی فرهنگ در روزگار کهن و باستان پیشینه یی ندارد؛ در پارسی میانه و در زبان پهلوی می توان جای پای آن را یافت. این واژه از دو بهر درست شده است. هر دو بهر آن جداگانه به کار می رود. پس، بهر نخست آن پیشوند نیست.

در بررسیهای انجام شده پی بردیم که از روز آغازین تا امروز، این واژه بارهای گوناگون را بر دوش نهاده است و

دریابه ها و اندریافتها و چمهای فراوان به خود گرفته است. پس، «فرهنگ» را می توان این گونه نامید: بیرون کشیدن دانش، شناخت، گنجاییهای نهفته، پدیده ها و تراوشهای نو و نوپدید آدمی، از نهاد و درون او و نمودار ساختن آنها در جهان آدمی.

آری، اگر نیک بنگریم بادوباره نگری و باز اندیشی درباره ی هر واژه یی می توان به دیدگاههایی تازه دست یافت.

امید است هر کس درباره ی زبان و واژگان پارسی به اندازه ی توش و توان خود بکوشد تا بدین شیوه بسیار از گمانها و دشواریها گشوده و تاریکیها بر کنار و راستینگی رو گردد. به امید آن روز.

گرفنگاهها:

- لغت نامه دهخدا

- برهان قاطع

- فرهنگ ایران باستان، نگارش استاد پور داود

- ریشه شناسی و اشتقاق در زبان فارسی، استاد جواد

برومند سعید

- فرهنگ ریشه یابی و کاربرد زمانی آن، استاد جواد

برومند سعید

- دستور زبان فارسی: استاد محمد خزائلی، سید

ضیاءالدین میرمیرانی

- فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی

- فرهنگ ریشه یابی واژه ها، مولف: سید محمود

طاهری

- فرهنگ وند های زبان فارسی، استاد سید ضیاءالدین

هاجری

- واژه یاب، استاد ابوالقاسم پرتو

- فرهنگ ساختاری واژگان فرانسه، استاد سید

ضیاءالدین حاجری

- پژوهشهای ایران شناسی، جلد سیزدهم به کوشش

استاد ایرج افشار

- زمینه ی فرهنگ و تمدن ایران، نگاهی به عصر

اساطیر، نوشته ی استاد علیقلی محمودی بختیاری

- فرهنگ ایرانی، پیش از اسلام و آثار آن در تمدن

اسلامی و ادبیات عربی، نوشته ی استاد محمد محمدی

- زندگی و مهاجرت نژاد آریا، بر اساس روایات ایرانی،

گزارش استاد فریدون جنیدی.

